

۴۲۶

رسالہ حفظِ حدیث

انہ سندا الفضلاء الکاملین مزیدۃ الاصفیاء الواصلین
حضرت معلیٰ منقبت خواجہ **عبد اللہ جان**
عرف شاہ آغا صاحب مجاہدی مد ظہم العالی
سجادہ نشین درگاہ ٹنڈہ سائیندہ پوسٹ ٹنڈہ محمد خان
سندھ

درمطبع عباسی پریس کراچی طبع گردید

بسم اللہ الرحمن الرحیم
حامداً ومصلیاً ومسلماً

در ماه ربیع الآخر ۱۳۶۳ھ منزل فقیر در گڑھی لپین از مضافات شکار پور سندھ
اتفاق افتاد۔ بعضے اہالی شہر برائے ملاقات آمدند۔ از انجملہ یکے ماسٹر صاحب
سفید ریش ہم تشریف آورد۔ بعد از گفتگوئی رسمی روئے بفقیر کردہ گفت
کہ بعضے مردمان مے گویند برکت بہائے حدیث چہ اعتبار سہت۔ محدثین بعد
از مرور صد سال کتابہائے حدیث تصنیف کردہ اند۔ سخن امروز تا فردا
کسے ریا دہنے مانند۔ پس چہ طور باور کردہ شود کہ این احادیث برابر کلام آنحضرت
علیہ الصلوٰۃ والسلام بے زیادتی و کمی فرمودہ آن سرور کائنات علیہ افضل الصلوٰۃ
والتسلیمات۔ گفتیم بلہ واقعی سخن ما و شما ہمین قدر وقیمت دارد۔ کہ شما بیان فرمودہ
اید۔ یعنی از یک گوش شنیدہ از دیگر گوش کشیدہ شود۔ و بعد از بر یافتن مجلس
بیاد کسے ننماند اما کلام ہدایت الیام آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام را
بر کلام خود قیاس کردن غلط سہت۔ و گفتار او شان را چون سخنہائی بیہودہ
مایان دانستن یا خرافات بے فائدہ ابنائی جنس را مانند آن شمردن خطا۔
کسے را چہ ضرور سہت کہ کلام ما و شما یاد بگیرد۔ و حفظ نماید۔ و بدیگران برساند
یا صبح و شام در د زبان و حرز جان خود بگرداند۔ در آن مجلس مولوی غلام حسین
دیہاتی و مولوی گل محمد صاحب ترائی والہ ہم نشستہ بودند۔ مولوی گل محمد صاحب
فرمودند کہ نے نے حضرت۔ این ماسٹر صاحب خود مردم نیک صاف و
صحیح الاعتقاد سہت۔ قول دیگران نقل مے کند۔ و تحقیق مشد مے خواہد۔ گفتیم
آرے من شنیدہ ہستم کہ در پنجاب یک طائفہ زائفہ پیدا شدہ سہت

خود را اہل قرآن نامیدہ اند۔ وبرا حدیث مرویہ اعتماد نمی کنند۔ خوب است
 کہ درین مسئلہ بحث بشود۔ وپردہ شک و اشتباہ از صورت حال بردہاشته شود
 تا باران در دام تزویر گمراہان گرفتار نشوند و بر جادہ حق و صواب اسخاں القدم
 باشند۔ من ہم از روی تحقیق و اظہار حقیقت می گویم نہ از جذبہ جدال و فحاصمت
 کہ متکلم ہر چند صاحب عزت و اہمیت و جلال و عظیم الشان باشد و آن سخن ہم
 اہم و ہم ضروری و لابدی باشد۔ بالضرور آن کلام ورد لہائی سامعین نقش
 میشود۔ و در نفوس اصحاب ضرورت و احتیاج ممکن می گردد۔ پس مطابق آن
 عمل می کند۔ و آن کار و گفتار را از یاد نمی برد۔ صحابہ کرام و مومنان آن زمان
 موت و حیات و ہلاک و نجات خود را موقوف بر افعال و اقوال ایشان میدانستند
 و فوز و فلاح دارین وابستہ بہ تبعات ایشان۔ پس چہ طور آنرا فراموش سازند
 یا تغیر و تحریف در آن بکنند۔ خیال بکنید اگر یک مجرم را دست بستہ بحضور
 یک امیر می از امرائے زمان کہ موت و حیات او بدست آن باشد۔ حاضر بکنند
 و آن امیر او را بگوید کہ فلان روز فلان تاریخ در فلان جلسے پیش من حاضر شو
 و فلان فلان کس را برائے شہادت یا شفاعت پیش من بیا و چنین و چنان کن
 ممکن نیست کہ یک لفظ و یک سخن او از یاد مجرم برود۔ یاد را آن تغیر و تبدل
 بکنند این حال امیر است از امرائے دنیا۔ اما امیر کہ فلاح دین و دنیا
 بگفتار او وابستہ باشد قدر و قیمت گفتار او چہ گفته شود۔ و اندازہ عزت و عظمت
 او چوں کردہ شود۔ جلالت شان آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام

اظہر من الشمس و مستغنی از بیان است۔ اما اہمیت کلام او پس از کلام
 ملک الحلام و ما ینتطق عن الہوی ان ہو الا وحی یوحی واضح و
 ہرید است۔ و ارشاد سعادت بنیاد ما انکم الرسول فخذوا و ما نفکم

عنه فانتھوا برآن گواه ۵

گفته او گفته اند بود گرچه از حلقوم عبد الله بود

و این هم فطرتی امر است که مقوله حکیمان و کلمه بلیغه و کلام فصیح و شعر لطیف از خود در قلوب سامعین جائز می شود و در اذان مستمعین متمکن می گردد و هزاران هزار سال بر این سنه عوام دائری باشد پس کلام شیرین و کلمات فصیحہ آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام چو در قلوب متمکن و جائز می شود و چرا از صفحه خاطر محو نمی شود که آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام افسح العرب و تعجم بودند مع هذا آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام کلام ضروری و کلمه اہم را در بار تکرار می کردند تا در قلوب سامعین خوب طور متمکن شود و در اذان و اذیان او شان جائز می گردد و مجال شک و اشتباه در آن باقی نماند چنانچه در شامل ترمذی در باب صفت کلام آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام حدیث مذکور روایت کرده است و در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ام المؤمنین عائشہ روایت شده است فرمود که آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام مثل شباهتانی و پی در پی سخن نمی گفتند بلکه چنان بوضاحت و صراحت تکلم می فرمودند که اگر کسی لفظ لفظ آنرا بشنودن بخوابد تواند شمرد و نیز برکت دعائی آنحضرت بود علیہ الصلوٰۃ والسلام که صحابه را تسبیح احادیث نمی شد - از ابو ہریرہ منقول است که من نزد آن حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام شکایت نسیان کردم آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمودند چو در خود را بگستران پس بہر دست خود گویا از چیزے پر کرده سہ بار در دامن من انداختند پس من آنرا ختم کرده بسینہ خود چپا نمودم - بعد از آن چیزے فراموش نکردم - باز گفتیم ما سطر صاحب کلان ترین اسباب در حفظ و یادداشت احادیث نقل و تکرار و اثبات و تبلیغ است آن سخن و آن کلام

فراموش می شود که کسی بآن سر و کار نداشته باشد و بار بار نقل و تکرار آن نشود. اما سخنی که وقت فوقتاً نقل و تکرار آن شده باشد و هر وقت ضرورت و حاجت آن پیش آید چیز از یاد کسی برود. و یا آنرا فراموش گرداند.

و معلوم است که بحکم فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدَ الْغَائِبِ نشر و اشاعت آن خبر بر صحابه کرام فرض بود. و فرمان بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً بر سر او شان حاکم پس هر چه از زبان درفشان می شنیدند فوراً بیار آن و دوستان خود نقل می کردند. پس در خانه های خود بیان می کردند. پس با قوام و قبائل و طوایف خود رفته میرسانیدند تا رفته رفته در عالم آن خبر منتشر و در عام و خاص متواتر میگردد. در آن زمانه برای نشر و اشاعت نه اخبار بود و نه اشتباه و نه مطبع نه ریڈیو و نه تار. بغير از حفظ احادیث و آثار و نقل زبانی و ارسال مبلغین و محدثین بدیار و امصار و رفتن راویان اخبار با طراف و اکثر عالم دیگر ذرائع نشر و اشاعت و تبلیغ احکام دین موجود نبود. پس صحابه کرام و تابعان و اتباع او شان در ادائے این فرض منصبی سر موئے تهاون و تکاسی روانداشتند و نشر و اشاعت احادیث و آیات در اطراف و اکناف عالم بزبان می کردند تا که زمانه تالیف و کتابت شروع شد و بعد از آن مطبع و طباعت پیدا شد پس مردمان از نقل زبانی فارغ البال شدند و بر کتابت آثار و اخبار رقاعت کردند پس نه آن حفظ و حافظه باقی ماند و نه ضرورت نقل زبانی و یادداشت علوم از صد در رجال بد فائز و اسفار منتقل شدند. و دل دماغ معطل گردید و الی یومنا هذا تنزل و ادبار روز بروز زیاده میشود تا بعد ازین چه خواهد شد

در زمانه آن حضرت علیه الصلوٰه و السلام بند و لبت حفظ احادیث

و احکام چنین بود که یک جماعت از اصحاب آنانکه از کار بار دنیوی آزاد و از تعلقات زمانه
 فارغ البال بودند مثلاً اصحاب صفه و از آن جمله حضرت ابوهریره بود (خاص برائے
 همین کار مقرر بود) که شریف زور خدمت بابرکت آنحضرت علیه الصلوٰۃ و السلام
 حاضر می بودند و استماع اقوال و ترمیم افعال حضرت ایشان میکردند و بدیگر
 مسلمانان میرسانیدند و جماعت دیگر کسانیکه با امور زمانه تعلق داشتند و هیچ شغری
 و زراعت نمائی خود میکردند و فرصت ملازمت مدامی نداشتند یکروز یکبار
 خود میرفتند و در آن روز بدل و عوض از جانب خود دیگری را بخند مت و لا
 میگذاشتند تا هر چه در آنروز از احکام اسلام به بیند یا از زبان گوهر نشان بشنود
 بصاحب خود برساند و روز دیگر آنکس یکبار و بار خود میرفت و صاحب خود را
 برائے این کار وقف میکرد. مثلاً حضرت عمر رضی در آغاز هجرت قیام در قبا
 و عوالی مدینه داشت در آن روز که بدولت ملازمت نمیرسید و باریابی
 حضور نماند می شد آن روز برادر اسلامی خود عتب بن مالک را از جانب
 خود مقرر میکرد تا در خدمت اقدس حاضر شده هر چه استماع نماید شبانگاه
 آمده بعمر برساند. بعد از آن حضرت امیر عمر رضی در زمان خلافت خود چون
 ضرورت تبلیغ بدیار و امصار بعیده دیدند جماعت قرام و محدثین را ملحق کرده
 بشام و کوفه و بصره برائے تعلیم احکام اسلام و درس حدیث روانه میکرد
 شاه ولی الله در انزاله الخفاف می آرد که فاروق اعظم عیسی بن مسعود را
 با جمیع کوفه فرستاد و معقل بن یسار و عبدالسدر بن مغفل و عمران بن حصین
 را به بصره و عباد بن صامت و ابودرداء را به الشام و بمعاویه بن ابی سفیان
 که امیر شام بود قدامن تبلیغ نوشت که از حدیث ایشان تجاوز نکند انتہی -
 نقل است که یک مرتبه جماعت صحابه را بطرف عراق روانه میکرد و خود

بشایعت اوشان بیرون مدینه رفت و گفت شما میدانید که من برائے چه در پس
شما می آیم گفتند بے عزت و توقیر مایان گفت آری لیکن باوجود آن شما را هدایت
می کنیم که خبر دار مردمان را از قراة قرآن باز ندارید و تکثیر در روایت احادیث نکنید
چرا که در تکثیر امکان تحریف و تغیر هست و ضبط الفاظ و عبارت برابر نخواهد شد.

بعد از آن گفتیم ما ستر صاحب بر قوت حافظه تعلق بفطرت و طبایع انسانی
وصوت و قوای جسمانی دارد و آب هوای ملکی و غذای انسانی بر آن اثر می اندازد
شما که بهائے طب به بینید و از حکیمان بهر سید که حافظه از چه چیز خراب می شود
و مرض نسیان از چه پیدای شود همه حکیمان و طبیبان برین متفق اند که از ماده بلغم
و استیلای رطوبات بر مؤخر دماغ نسیان غلبه میکند و علاج آن به تقیل اکل و
و شرب و تکثیر ریاضت و استعمال ادویه و معاجین حاره و یالیه کرده
میشود پس به بیند که اکل و شرب صحیح به چه بود و غذائے اوشان که دائم یا هضم
و مجاهدات اوشان چه طور و زندگی اوشان بآب شور بود و غذا و طعام
اوشان خرمای روزمائی میگذشتند و شبها بسر می بردند آتش در خانه اوشان
افروخته نمی شد اگر گاه گاه نایب جوین یا پاره گوشته پدست اوشان
میرسید آنروز روز عیدشان می بود پس مرض نسیان در طبایع اوشان از کجا
پیدا شود. ابا ما مردم سنده که هر روز ماهی و برنج می خوریم و هر شب شکم سیر
شیر خورده می خسیم حال حافظه و فکر و ذهن ما چه خواهد بود. در ایام خواندن کافیه
طالبان حکایت میکردند که صاحب کافیه اول کتاب دیگر در نحو ساخته بود بن
طور معلق بود که شاگردان را هیچ بفهم نمی آمد با هم مشوره کردند و مؤلف آنرا چند
روز ماهی خورانیدند و آن کتاب را گم کردند بعد از آن مؤلف این کتاب
کافیه را تالیف نمود آن دقت و علاقه در آن باقی نماند و قابل خواندن

و فہمیدن شد۔

پس حال حفظ و فہم و فراست خود را بر حال عرب قیاس کردن صریحاً بیاضانی
در اسرے قیاسی۔ اہل عرب عموماً در حفظ الباب و حفظ تاریخ و حفظ اشعار و
قصائد و حفظ اخبار حروب و ملاحم در دنیا مشہور و معروف بودند و اہل حجاز
خصوصاً در این مزایا و خصائص از ہمہ اقوام ممتاز و با صحابہ کرام از اخص الخوص
آما آب ہوائے عربستان ہمہ کس را معلوم است کہ ہوائے آن ملک چہ قدر
گرم است و زمین آن سنگلاخ۔ زاد و بوم عرب در دامن کوہہا و نشوونمائی
اوشان بر قلۃ جبال را سخات میشود و قانون فطرت است ہر چہ پیدایش
کوہہا است خواہ از نباتات باشد یا از جنس حیوانات نسبت بہ پید او اراضی
خوہ و سہلہ در قوت و صلابت و تاثیر و طاقت اضعاف مضاعف زیادہ می
باشد پس یہ این وجہ فطرۃ حافظ اہل باد یہ قوی و جواس آہناتیز و اذان اوشان
ذکی میشود۔ بلاد و غبارت و کسل و برودت نزدیک مزاج اوشان نمیگردد
و ہر گاہ خدائے تبارک و تعالیٰ ارادہ کرد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
خاتم النبیین باشد و دین و ملت او تا قیام قیامت باقی ماند پس بعثت
آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام ہم در ملک حجاز کرد تا آب و ہوائے آن ملک
و قوائی دماغی آن مردم قابل حفظ دین و ملت باشند و خلقت جلی و طبائع ذاتی
اوشان بہر وجہ لائق تحمل این امر عظیم الشان باشد۔ گفتم بہ بینید۔ قصائد شاعرے
جاہلیت کہ از آن حمیدہ "سبعۃ معلقات" زیادہ تر مشہور و معروف است

۱۵ این حکایت صحیح باشد با غلطی مگر شک نیست کہ آب و ہوائے سندھ و غذائے این
ملک مقوی حافظ نیست و نہ موافق حدت حواس ظاہری و باطنی ۱۶

ہر گاہ در کلام امری اقیس کہ یک شاعرے از شعرائے جاہلیت بود امکان تغیر و
تبدیل نباشد۔ پس در کلام آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام چہ طور گنجائش رد
مل باشد۔ حال آنکہ وعید شدید من یقل علی مالہ اقل فلیتبوہ
مقعدہ من النار۔ برائے آن وارد شدہ است و تبدیل و تغیر در کلمات
حدیث نزد اکثر علماء تار و آوانا جائز و در فحوی حدیث مذکور داخل است ازین
جاء است کہ امام اعظم حضرت ابوحنیفہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ روایت
الفاظ حدیث بسیار کم کردہ است چرکہ نزد ایشان در روایت حدیث
شرائط و تشدد بسیار بود۔ تغیر حروف و تبدیل الفاظ جائز نہ داشتند
اکثر روایت بالمعنی یعنی مسائل فقہ و احکام شریعت بالفاظ خود بیان میکردند
و همچنین کبار صحابہ و خلفائے راشدین را عمل بر روایت بالمعنی و اجرائے
احکام بود نقل احادیث باللفظ از کبار صحابہ و مجتہدین اوشان بسیار
کم منقول شدہ بلکہ حضرت عمرؓ از تکثیر روایت سخت منع میکرد و مردمان
را میزد تا از کثرت روایت اختلاط پیدا نشود و تغیر و تبدل در آن راہ
نگیرد و وجہ آن خود بیان میکرد و میگفت۔ لولا انی اکراہ ان ازید
فی الحدیث او انقص لحدیثکم بہ۔ اگر من نمی ترسیدم از نیکہ در
حدیث از من کمی و بیشی بشود ہر آئینہ من ہم حدیث بیان میکردم۔

از ابوہریرہؓ پرسیدند کہ تو در زمانہ حضرت عمرؓ ہم ہمین طور احادیث
روایت مے کردی۔ گفت لے اگر در زمانہ عمرؓ این چنین کثرت روایت
میکردم کہ امروز لبشما مے کنم ہر آئینہ عمرؓ بدرہ خود مرا میزدی۔

راویان احادیث و عالمان بار امانت و تبلیغ بحدے شوق و شغف
بالفاظ حدیث داشتند کہ اگر کل زجر و توبیخ در بارہ خود اتفاقاً از زبان

دُرُفشان حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام حین حدیث مے شنیدند انرا
ہم بلا کم و کاست نقل مے کردند۔ ابوذرؓ ہر گاہ کہ حدیث وَاِنْ نَرٰنِیْ
وَاِنْ سَمَیْ رِوایت مے کرد کلمہ رُوح پر وُ عَلٰی رَغَمِ اَنْفِ ابِی ذَرٍّ
ہم ضرور روایت می کرد۔ بالفرض و التقدير اگر در لفظی شک یا اشتباہ
واقع مے شد انرا صاف طور ظاہر مے کردند۔ مثلاً دعائے استخارہ
در صحاح ستہ مروی ست۔ جاییکہ اِنْ هٰذَا اِلَّا مَرَحِیْبٌ لِّیْ فِیْ دِیْنِیْ
و دنیای و عاقبتہ امری او عاجلہ و اجلہ روایت کردہ اند
راوی را شات بود کہ آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام عاقبتہ امری
فرمودہ یا عاجلہ و اجلہ آنجا صاف طور ظاہر کردہ مے گوید کہ درین
لفظ شک دارم آیا آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام چنین فرمودہ یا چنان
حال آنکہ در معنی فرقے ندارد و در دعائے و نوافل انقدر قدغن نہ بود
کہ در احکام و مسائل۔

لہذا لئلا لذت ہمیشہ اشتباہ و بالفاظ حدیث و کیفیت روایت
کردہ اند و مے کنند۔

پس گفتم ماستر صاحب در ہر زمانہ کاسے کہ غریب و نادر الوقوع
باشد موجب انکار و تعجب اہل زمان می شود اگر صد سال پیش
ازین کسے احوال تار و ریڈیو یا ریل گاڑی و طیارات جوئی می کرد کسے
باور و اعتبار نمی کرد و درین زمانہ کہ اہل فضل و کمال و ارباب علوم فنون
از دنیا گذشتہ رفتہ اند کار ہائے دست بستہ و حیرت انگیز او شان
باعث تعجب و انکار اہل زمان می شود نہ فقط در زمرہ حفاظ و محدثین بلکہ
در ہر طبقہ از علما و صوفیہ و شعرا و فلاسفہ و اطباء و مجتہدین چوں کسے

نظر میکند و عجائب کارهای مافوق العاده او شان می شود دیده خیره و
 عقل حیران می شود آیا بعقل و عادت می آید که چون امام ابوحنیفه
 چهل سال بوضوئی عشاء ز فجر کس بخواند و تمام شب بر پائے
 ایستاده باشد یا چون امام حنبل شش لک حدیث یادداشت باشد
 یا چون امام مالک هر چه بشنود باز تمام عمر فراموش نکند یا در یک روز
 صحیح بخاری از اول تا آخر کس بخواند در آن وقت نقلی بخاطر آمد
 و تمثیلاً گفتیم که مرحوم عطاء محمد خان حکایت می کرد که چون انگریزان بر
 ملک سندھ تسلط یافتند و میر نصیر خان و حسن علی خان را قید کرده
 به کلهکت بردند بعد من آخوند محمد عاقل برائے رانی او شان بطریق سفارت
 بولایت رفت چون از آن ملک باز آمد مردمان شهر و معززین ملاقات
 او آمدند آخوند صاحب من جمله عجائبات سفر حکایت حدوث ریل
 گاڑی و تیز رفتاری و عجائب سواری آن بیان نمود چون مجلس برخاست
 شد مردمان بر سخن او اعتبار نکردند و گفتند هر کس بولایت میرود در آنجا
 شراب و مردار خورده خراب شده می آید و در عقل و اعتقاد او ضرر و
 فساد پیدا می شود لاشک آخوند صاحب هم بمصیبت گرفتار شده است
 آخوند صاحب مردم عاقل و دانا بود دانست اگر بر سخن خود اصرار میکنم
 ازین الزام و اتهام خلاص نمی شوم روز دیگر که مردمان جمع آمدند گفت
 من دیروز این سخن بطریق مزاح و خوش طبعی با شما گفته بودم بطریق حقیقت
 و واقعی پس برائے بركة خود ازین الزام ناچار تکیذ می نمود پس یاران
 همه خوشنود شدند و گفتند بے آخوند صاحب ما خود میدانستیم که شما
 بطریق خوش طبعی فرموده باشید و ما هم دیوانه میستیم آخر اینطور چگونه خواهد شد

کہ بغیر اسپان و گاوان بزور آتش و دخان قطار ریل روان و خانہ ہائے
 مردم پے پے دو ان گرد و دور یک ساعت از ولایت بولایتی برسد۔
 نقل است کہ چون امام بخاری بغداد آمد بعضے ہم عصران و فضل
 و کمال او شب کردند پس برائے امتحان او دہ کس را از علم منتخب کردند
 تا ہر یک دہ حدیث مقلوب المتن و الاسانید جہت بر غلایند
 او بیان کند چون دہ کس بمقابلہ اول شمتند آن یک دہ حدیث را
 بہ تغیر سند یا تحریف متن روایت کرد ہکذا دہ کس دیگر از اول تا
 آخر صد حدیث خواندند پس آن امام عالی مقام روئے بمحدث اول کردہ
 گفت۔ امّا آن حدیث کہ اول تو بیان کردی در آن این غلطی و این
 غلطی است و صحیح چنین است و چنان و امّا آن حدیث دوم کہ گفتی
 پس در آن این غلطی کردی و صحیح و صواب انیطیر است۔ حتی کہ ہر دہ حدیث
 را صحیح کردہ بیان نمود پس بمحدث ثانی مخاطب شد۔ و ہمچنین غلطی ماور
 یک بیک بیان کردہ تصحیح آن نمود تا کہ ہر حدیث را با متن و اسناد
 درست کردہ نوبت بنوبت جواب بگفت تا ہمہ بحفظ و اتقان اوقائل
 و بحجالات شان او محترف شدند در کتاب دیدہ ام کہ در زمانہ یکے از
 خلفائے عباسیہ غلامی بود کہ بیکبار شنیدن تمام قصیدہ یاد میکرد و جاریہ
 بود کہ بد و بار شنیدن باز بر زبان می خواند۔ در آن عصر شاعرے بود
 کہ در مدح خلیفہ قصیدہ بلغیہ نظم کردہ می آورد و ہمیشہ در حضور بادشاہ
 گذرانیدہ الخام و اکرام وافر می یافت حاسدان حسد بردند و حیلہ
 پرداختند آن غلام را در مجلس حاضر کردند و جاریہ را در پردہ مخفی داشتند
 چون شاعر قصیدہ خود را گذرانید آمان گفتند کہ تو ہمیشہ دروغ می گوئی

و شعر دیگران بنام خود بسته می کنی - گفت حاشا و کلا گفتند این قصید
از دیگران است - و اینک این غلام را از اول تا آخر یاد است آن غلام
تمام قصید را بر خواند شاعر حیران شد و گفت این حالا از من شنیده
یاد کرده خوانده است - گفتند نه دیگران را هم یاد است - آن جاریه که کیا
از زبان شاعر شنیده بود دوم بار از زبان غلام شنید و او را هم یاد
شد چون آنرا بجلوس آوردند و تمام قصیده از زبان او شنیدند شاعر
بے چاره ملزم شد و لا جواب گردید و محنت او را بجان رفت -

در آخر این بحث استنباطی دیگر بخاطر آدمی که درین باب دلیل
قاطع و برهانی است ساطع گفتم دعوت نامه های آنحضرت علیه الصلوٰه
و السلام که ببلوک و سلاطین زمانه خود نوشته فرستاده بودند آنرا
محدثین و مؤرخین در کتاب های خود ذکر کرده اند از آن جمله یک مرتبه
که ببادشاه مصر فرستاده بودند - حالا بعد از سیصد سال اصل آن
خط بعین پیدا شده است و آنکریزان عکس آن در آئینه گرفته شایع
کرده هستند -

چنانچه نزد این فقیر تمثال آن مکتوب شریف موجود است و شما هم
دیده باشید ، خیال باید کرد که محدثین نه اصل آن مکتوب شریف
دیده بودند و نه نقل آن نوشته فقط بروایت زبانی از راویان
اخبار بطریق سماع بایشان رسیده بود حالا ببینید که روایت
زبانی محدثین با اصل مکتوب شریف چه طور لفظ بلفظ و حرف بحرف
صحیح و برابر آمده است شما مقابله کرده ببینید که یک لفظ را تغیر و تبدل
نموده است و این زنده شهادت و ثبوت برائے صحت روایت محدثین

شافی و کافی سہت زیادہ اذین دیگر چہ سے خواہید
والحمد للہ کہ اذین بحث علمی اثر سے خوب پیدا شد۔ و مجلس
بخیر و خوبی ختم گردید۔

ضمیمہ

بعد از آمدن بوطن و دیدن کتاب بعضی حکایات محدثین و قوت
حافظہ آنها مافوق العادۃ بنظر آمدند انتقاماً للفائدہ بر خے در انجی
نقل کردہ سے شوند۔ اگر کے زیادہ شوق دارد در کتاب تذکرۃ الحفاظ
للحافظ الامام الذہبی مطبوعہ مصر و دیگر کتب تاریخ مطالعہ نماید
شاہ عبدالعزیز دہلوی در بستان المحدثین می آرد کہ یکے از معاصرین
بخاری شیخ حامد بن اسمعیل بودند کہ گویا کہ بخاری ہمراہ من در طلب حدیث
پیش شیوخ وقت آمد و رفت سے کرد و ہرگز دوات و قلم نمی برداشت
و چیزے نمی نوشت ماورا گفتیم اذین آمد و رفت چہ فائدہ چون نمی نویسی
کہ شنیدہ از یارے رود۔ گفت شما را بسیار تنگ کردید حالاً بیا رید
آنچہ شما نوشتہ اید و محفوظ مرا مقابلہ کنید۔ در این مدت تا پانزدہ ہزار حدیث
نوشتہ بودیم۔ این ہمہ را یاد خواندن گرفت و آن قدر بصحت سے خواند
کہ نوشتہ ہائے خود را از خواندہ او تصحیح میکردم۔

و حضرت امام مالک صاحب موطا حفظ بمرتبہ داشت کہ می فرمود
چنین نشدہ است کہ چیزے را در حافظہ خود جائے وادہ باشم و باز آنرا فراموش

کرده باشم.

و ابوالحسن دارقطنی قوت حافظ بمرتبه داشت که دوادین جماعت شعر ابیاد او بود او آغاز جوانی در مجلس اسمعیل صفار می نشست روزی از اهلای صفار مذکور چیزی می نوشت و صفار اهلای کرد. صفار باو گفت که سماع تو صحیح نیست زیرا که تو در توشن مشغولی رفهم حدیث خوب نمی کنی. دارقطنی گفت حضرت را یاد هست که چند احادیث اهلای فرمودید. صفار گفت نه دارقطنی گفت تا حال هر ده حدیث فرموده اید حدیث اول از فلان شیخ و او از فلان تا آخر و مقنه کذا و حدیث ثانی از فلان شیخ و مقنه کذا و علی هذا القیام تمام آن احادیث را مع الطرق والا سائید از یاد برخواند. تمام اهل مجلس را از قوت حافظ او تعجب روی داد (لبستان)

و قوت حافظ ابو موسی محمد بن ابی بکر مدائنی باین مرتبه بود که یک بار از یاد خود کتاب علوم الحدیث للحاکم در مقام مقابله نسخ خوانده رفت. (لبستان) حضرت قتاده تابعی جلیل القدر محدث و مفسر بود در علم حدیث شاگرد سعید بن المسیب بود در زمان تحصیل علم خود بیان می کند که من از کسی محدث دوباره شنواین حدیث را استماع نکردم. هر سخنی که یکبار بگویش من افتاد در خزانه حافظه این طور محفوظ شد که باز از یاد نرفت.

محمد ابو معاویه کوفی شاگرد اعمش از چشم نابینا بود می گوید که هم سبقان من صاحب البصر چون از مدرسه استاد خود امام اعمش بیرون می آمدند همراه من بمکان می آمدند پس من از یاد خود آن احادیث او شان را می نویسانیدم که از استاد خود شنیده بودیم.

محمد بن منهال محدث بصری استاد امام بخاری و مسلم بود روایت

ہمیشہ از یاد خود می کرد و کتاب نزد خود نمی داشت کہ از بی پر سید
کہ کدام کتاب بے نزد شما هست۔ گفت آری سینہ من کتاب من است
و رقوت حافظہ ممتاز بود۔

حماد بن زید بصری شیخ حافظ ابن المدینی و تلمیذ محدث
ابن دینار بود چهار ہزار حدیث مرویہ خود از برداشت و باین مرتبہ
مستانت و اتقان داشت کہ مدت العمر در بیچ روایت گاہے خطا و غلطی
نہ کرد عمرش بہ ہشتاد و یک سال رسیدہ بود۔

امام ابو سعید را صحیح مسلم تمام از اول تا آخر یاد بود۔
حافظ ابو الحسن اصفہانی را صحیح بخاری و صحیح مسلم ہر دو کتاب یاد بود۔
امام تقی الدین بعلبکی را کتاب الجمع بین الصحیحین و صحیح مسلم و اکثر
مسند امام احمد بر زبان بود۔ امام مذکور در یک مجلس ہفتاد حدیث حفظ میکرد۔

حکایت امام ابو عیسیٰ ترمذی مصنف جامع ترمذی نقل
می فرماید کہ من دو جزوہ احادیث روایت شدہ از یک شخصے نقل کردہ
بودم از حسن اتفاق آن شیخ خود بمن ملاقی شد و اجازت آن احادیث
از او خواستم شیخ قبول کرد و مرا شنیدن آن شروع کرد حالانکہ دو جزوہ
کہ در دست من بود بغلطی سادہ و اوراق برداشتہ بودم و بنشتہ را
در جزوہ دان خود گذاشتہ آمدہ بودم ناچار آن دو جزوہ سادہ را در دست
گرفتم احادیث مرویہ می شنیدم۔ در آن زمان قاعدہ درس بود کہ استاد
روایت حدیث از یاد می شنو انید و شاگرد آنرا در اجزای دیدہ تصحیح می
کرد و مقابلہ می کرد۔ و اجازت می گرفت۔ ناگاہ نظر شیخ بر آن
اجزاء سادہ افتاد شیخ بر آشفت و گفت ترا شرم نمی آید کہ با من

کرمے کنی۔ من حقیقت ماجرا عرضہ استم و گفتم ہرچہ جناب میفرمایند
 مرا لفظ بلفظ مثل مکتوب بیادے ماند شیخ را اعتبار نیامد و گفت
 خوب است مرا بشنوان۔ من ہرچہ شنیدہ بودم لفظ بلفظ نقل کردم
 تاہم شیخ را تسلی نشد و گفت شاید این احادیث ازین پیشتر تو یاد
 کردہ آمدہ فی۔ من عرض کردم کہ خوب است جناب دیگر احادیث
 جدیدہ بفرمایید و حفظ مرا بیازمائید چنانچہ آن جناب چہل حدیث
 دیگر روایت کرد و من آن ہمہ را فوراً نقل کردم و در یک لفظ ہم غلطی نکردم

حکایت

داؤد بن سمعہ می گویند کہ یک بار مردمان در حفظ ابو حاتم رازی و
 ابو ذر عہ سخن می کردند و می گفتند کہ این دو کس در قوت حافظہ
 در این زمان بے مثل و بے نظیر ہستند من گفتم کہ بخدا از حافظہ قرطبی کسے
 زیادہ نیست یک دفعہ من در خدمت او حاضر شدم بکتاہاے خود اشارہ
 کردہ گفت ازین کتاب ہائے ہر کدام را خواہی برداشتہ بگوئی تا من ترا بیاد
 بشنوام۔ من برائے امتحان یک کتاب برداشتہ بکتابم و گفتم کتاب
 الاشربہ بس ہیں قدر کہ من تحریک کرم چشمہ حافظہ ابو جوشش آمد
 مانند دریا روان شد و تمام کتاب از حفظ خود شنوائید۔

حکایت

نقل است کہ حسن بن سہل وزیر خلیفہ عباسی چون در عراق آمد خواہش
 ملاقات با علمائے ادب ظاہر نمود بنا بر آن اصمعی ابو عبیدہ و ابو بکر بخوی

در بارگاه وزارت حاضر شدند در آن وقت ارباب حاجات عرض خود
پیش می نمودند و وزیر موصوف بر عرض آنها جواب میداد و دستخط می نمود
تا که پنجاه عدد توقیحات تمام کرد بعد از آن روی خود بعلما و موصوف
کرده از مشغولی خود معذرت خواست و سلسله کلام جاری نمود. در اثنای
گفتگو ذکر علمای متقدمین که بقوت حافظه مشهور بودند چون امام
زهری و قاده در میان آمد. ابو عبیده گفت که حج
حدیث زنده گویم مرده در گور

این وقت هم اینچنین اشخاص در اینجا زنده موجود هستند که یکبار
کتب خوانده دیگر بار او شان را ضرورت دیدن نمی شود و در خزانه
حافظه خود یکبار اگر چیزی محفوظ کردند بعد از آن مدّة العمر خارج
نمی شود. اصمعی گفت این اشاره بطرف من است و من این دعوی
را ایا یک ثابت کرده می توانم که آنچه وزارت تاب در این مجلس عرض
ارباب حاجات دستخط کرده است آن همه را مضمون و نامهای عرض
کنندگان و کیفیت جواب جناب را بیان می کنم.

وزیر حکم کرد که عرضی کنندگان همه واپس پیش من آیند. اصمعی بیان
کردن شروع نمود که فلان عرضی پیش کننده را نام این است و برای
این کار عرض کرده و شما اینطور دستخط بر آن کردید. و همچنین آن نادره روزگار
یک را بیان کرده میرفت تا که چهل عدد رسانید. ابو نصر که در حاضرین
مجلس حاضر نشسته بود گفت اے اصمعی برای خدا بر جان خود رحم کن
و از چشم زخم مردمان حذر کن. پس آن ببل گویان بایمائی یاران
خاموش گردید.

حکایت

امام داؤد ظاہری نقل میکند کہ روزی در محفل من شخصی خستہ حال
ابن یعقوب بصری وارد گردید و بغیر اشارہ از کسے خود بخود در صدر محفل
آمدہ نشست و فخریہ بمن گفت سل یا فتی عما بد الک ای جوان ہرچہ
خواہی از من بپرس۔ برابر تعالیٰ او غصہ آمد و استہزاء گفتم کہ در بارہٴ حجارت
چیزے بگوئی۔ یعقوب گفت ای ولد بابرک اللہ اول محدثانہ و فقیہانہ
بحرث ے کنیم و حدیث افطر الحاجم والمحقوم با سند روایت کرد
کہ کدام راوی این حدیث را منہ و کدام راوی موقوف و کدام راوی
مرسل روایت کردہ است و در زمرہ فقہا کدام کدام مجتہدان بطرق
مختلفہ بیان ثانی نمود و اینکه آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام بحاجم
اجرت عطا فرمود و از اینجا ثابت کرد کہ اجرت بر حجارت گرفتن در سنت
پس دیگر حدیث روایت کرد کہ در آن بیان پر کردہ شاہنہائے مجسمہ
کشیدہ مذکور بود بعد از آن تمام احادیث صحیحہ و ضعیفہ و متوسطہ
درین باب بیان نمود و اصول فقہ با احادیث تطابق داد۔ بعد از آن بطرف
فن طب رجوع کرد و اقوال حکماء در بارہٴ حجارت حسب اختلاف از منہ
مستخرج بیان کرد و بعد از آن بفن تارنج رجوع نمود کہ از کدام زمان این
عمل رائج شدہ و کسے پیدا شدہ تا آنکہ ثابت کرد کہ این عمل اول در
اصغہان ایجاب شدہ۔ امام ظاہری ے فرماید کہ من از وسعت معلوم
او حیران ماندم و بطرف او مخاطب شدہ گفتم واللہ ما حضرت بعدک
احداً ابداً۔ بعد از تو کسے را من بنظر حقارت نخواستہم دید انتہی۔

راہل بیان حدیث است کہ امام را نسبت و از دور حجارت کرد آنحضرت صلوات

فائدہ

دستور درس حدیث در زمانہ متقدمین این طور بود کہ استاد در حلقہ درس و جماعت شاگردان حدیث خود بیان مے کرد۔ شاگردان آن را مے شنیدند و در اجزائے خود مے نوشتند و قلمبند مے کردند این را در عرف محدثین اِمْلًا و شِیْخًا مُمْتَلِیٰ مے گویند۔ و گاہے این جماعت اصحاب و تلامذہ این قدر وسیع مے شد کہ آواز شیخ بخوش آہنہا نمی رسید پس دیگر شخصے استادہ با آواز بلند مانند مکبرا آہنہا را قول شیخ می شنواید و این را در عرف مُسْتَمْلٰی مے گفتند و گاہے این مجمع این قدر وسیع مے شد کہ یک مستملی کفایت نمیکرد معتمد مستملیان از یکے بدیگرے ابلاغ مے کردند۔

در این جا موافق مقام از کتاب علمائے سلف مولف مولوی حبیب الرحمن شروانی مطبوعہ تعلیمی پریس لاہور نقل کرده میشود۔
 د یحییٰ بن جعفر بیکندی بیان کرتے ہیں کہ علی بن عاصم کے حلقہ درس حدیث میں تیس تیس ہزار آدمی جمع ہوتے تھے۔ یزید بن ہارون جب بغداد میں درس حدیث دیا تو اس میں ستر ہزار حاضرین کا تخمینہ کیا گیا۔ ایک مرتبہ سلیمان بن حرب کے واسطے بغداد میں قصر خلافت کے قریب ایک ہر تفع جگہ مثل ممبر تیار کی گئی تاکہ اس پر بیٹھکر املائی حدیث کریں۔ اس مجلس میں امیر المؤمنین مامون رشید اور تمام امراء خلافت حاضر تھے۔ جو لفظ امام ممدوح کے مُنہ سے نکلتا اسکو امیر المؤمنین اپنے قلم سے لکھتے جاتے۔ جب کل

حاضرین درس کا تخمینہ کیا گیا۔ تو چالیس ہزار نفوس انداز میں آئے۔
امام عاصم ابن علی املائے حدیث کے واسطے بغداد سے باہر
نخلستان میں ایک بلند چبوترے پر بیٹھے تھے۔ ان کے مستملی مارون
نے اپنے کھڑے ہونے کے واسطے ایک خم دار کھجور کا درخت
پسند کر رکھا تھا۔ خلیفہ معتصم باللہ نے ایک بار اپنا معتد اس مجلس
کے شرکا کا اندازہ کرنے کے لئے بھیجا۔ معتد نے ارشاد خلافت کی تعمیل
کی تو ایک لاکھ بیس ہزار پر حاضرین کی تعداد پہنچی۔

جس قوم کے افراد ایک ایک مجلس علمی میں سو لاکھ جمع ہو جائیں۔
قیاس کیجئے کہ اس قوم کے سینے میں کتنا شوق علم بھڑک رہا ہوگا۔
یہ واقعات پڑھنے کے بعد یہ سوال دل میں پیدا ہوتا ہے کہ آیا
ان مجالس کے حاضرین کے شمار کرنے کا طریقہ کیا تھا؟۔ اور حقیقتہً
ان روایتوں پر وثوق اس طریقے کے صحت و عدم صحت پر موقوف ہے
ذیل کا واقعہ اس سوال کا جواب دے گا۔

احمد بن جعفر راوی ہے کہ جب ابو مسلم بغداد میں آئے
تو مرحبہ غسان نامی مقام پر انھوں نے حدیث کا املا کیا۔
سات مستملی کھڑے ہوئے جن میں سے ایک دوسرے کو شیخ
کی روایت پہنچاتا تھا اور لوگ کھڑے کھڑے تحریر حدیث میں مصروف
تھے۔ یہ اندازہ کرنے کے لئے کہ کس قدر آدمی اس وسیع میدان میں
فراہم تھے۔ میدان مذکور کی پیمائش کی گئی اور دو اتیس گنی گئیں
کچھ اوپر چالیس ہزار دو اتیس ہوئیں۔ جو لوگ لکھتے نہ تھے صرف
سما غاشر یک تھے وہ اس تعداد سے خارج ہیں۔ جب شیخ وقت

فریابی بغداد میں اعلیٰ حدیث کیا تو تین سو سولہ ستمی ان کے
مجلس میں حاضر تھے۔ اور حاضرین تحمیناً تیس ہزار۔

ابو الفضل راوی ہے کہ جب میں نے فریابی سے حدیث
سنی تو قریباً دس ہزار آدمی ان کے پاس ایسے پڑھنے آتے تھے۔ جو
دوات قلم لیکر بیٹھتے۔

امام ذہبی ایک دوسرے موقع پر فرماتے ہیں کہ تیسری صدی ہجری
میں یہ شوق اپنے رسول پاک صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم کے اقوال
و احوال کا اہل اسلام میں تھا۔ کہ ایک ایک مجلس میں دس دس ہزار
دواتیں رکھی جاتی تھیں۔ امام بخاری کے صرف ایک شاگرد
فرہیری سے نوے ہزار آدمیوں نے صحیح بخاری کی اجازت حاصل
کی تھی۔

جب فرما لے اپنی تصنیف کتاب "المحافی" فن ادب کا املا
کیا تو لوگوں نے حاضرین کا شمار کرنا چاہا۔ مگر بوجہ ہجوم کے نہ کر سکے
صرف قاضیوں کو گنا تو اٹھی تھی۔ انتہی من عینہ۔ ۷

خزان رسید و گلستان بان جمال نماد سماع ببل شوریدہ رفت و حال نماد
نشان لاله این باغ از کمی پرسی برو کہ آنچہ تو دیدی بحر خیال نماد

— م —